

اسلام ستیزی ابن تیمیہ

اسلام ستیزی ابن تیمیه

زندگی ابن تیمیه با افت و خیزهای بسیاری همراه بود و شاید بتوان گفت وی از شخصیت‌های معدودی است که زندگی‌اش به مبارزه و جنگ گذاشت. متأسفانه با نگاهی به زندگی ابن تیمیه می‌بینیم که وی همواره عموم مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، و ارزش‌های آنان را به مبارزه طلبید. چنین عملکردی، یادآور عملکرد کنونی سلفیان وهابی است که با وجود دشمنانی چون آمریکا و اسرائیل که جنایات بی‌شماری را بر ضد مسلمانان انجام می‌دهند - فرقه‌های اسلامی را تکفیر می‌کنند. در این مقاله به بررسی مخالفت‌های ابن تیمیه با دیگر مکاتب و مذاهب اسلامی پرداخته خواهد شد.

مقدمه

زندگی ابن تیمیه با افت و خیزهای بسیاری همراه بود و شاید بتوان گفت وی از شخصیت‌های معدودی است که زندگی‌اش به مبارزه و جنگ گذاشت و به‌همین دلیل نیز همواره در زندان یا تبعید به سر برد. اما این گونه زندگی هنگامی ارزشمند است که برای هدفی مقدس، یعنی برای ایجاد هم‌گرایی و ائتلاف میان مسلمانان، یا دفاع از کیان اسلامی در برابر دشمنان مشترک باشد. متأسفانه با نگاهی به زندگی ابن تیمیه می‌بینیم که وی، نه تنها همه‌ی زندگی خود را در مبارزه با دشمنان مشترک مسلمانان نگذراند، بلکه همواره عموم مسلمانان، اعم از شیعه و سنی، و ارزش‌های آنان را به مبارزه طلبید؛ و اگر در این راه زندانی یا تبعید شد، به‌دست عالمان مقبول همه‌ی مسلمانان بود. چنین عملکردی، یادآور عمل‌کرد کنونی سلفیان وهابی است که با وجود دشمنانی چون آمریکا و اسرائیل - که جنایات بی‌شماری را بر ضد مسلمانان انجام می‌دهند - فرقه‌های اسلامی را تکفیر می‌کنند. در این فصل به بررسی مخالفت‌های ابن تیمیه با مکاتب و مذاهب اسلامی می‌پردازیم.

1- اشعری‌ها

از نخستین درگیری‌های ابن تیمیه، حمله به اعتقادات «ابوالحسن اشعری» در کتاب «رسائل الحمویة» در سال 698 قمری بود. این کتاب مجموعه پاسخی‌هایی بود که ابن تیمیه در بین نماز ظهر و عصر به پرسش‌های مخاطبان خود می‌داد. اهالی منطقه‌ای به نام «حماة»، در نامه‌ای از وی تفسیر صفات خبری (صفاتی که خداوند در قرآن، خود را به آن وصف کرده است) مانند استوا، کرسی، ونزول خداوند به آسمان زمین را درخواست کرده بودند. ابن تیمیه در این کتاب، به پرسش‌های آنان پاسخ داد. وی با رویکردی کاملاً تجسیمی، صفاتی را که مستلزم جسمانیت خدا بود، برای آن‌ها ذکر کرد و در این عرصه، دیدگاه‌های اشعری را که کوشیده بود با استفاده‌ای هرچند ناقص از مبانی عقلی، چنین نظریه‌ای را توجیه کند، به چالش کشید و به شدت به او حمله کرد و دیدگاه‌های او را درباره‌ی صفات خدا مردود دانست. آرای ابن تیمیه در این رساله، افزون بر مخالفت با ابوالحسن اشعری، مواضع تشبیهی و تجسیمی او را نیز کاملاً نشان می‌دهد. [1] عالمان حنفیه و شافعیه به‌شدت بر وی شوریدند و او را به دادگاه احضار کردند؛ اما وی حاضر نشد. «ابن کثیر»، شاگرد متعصب ابن تیمیه، کوشیده است استادش را در

مناظره‌ای که میان وی و علمای شافعیه و حنفیه انجام شد، پیروز میدان نشان دهد، که این با اعتراض‌ها و شکایت‌های بعدی علمای دیگر مذاهب هم‌آهنگی ندارد. (1: ص4) در دوره‌ی حاضر نیز شاگردان این مکتب کوشیده‌اند دیدگاه‌های ابن تیمیه را درباره‌ی ابوالحسن اشعری مستدل کنند. [2]

سرانجام در سال 705 قمری، وی به دلیل فعالیت‌های تفرقه‌انگیز و آشوب‌هایی که به پا کرد، به مصر تبعید شد و در آنجا یک سال و نیم به زندان افتاد. در نامه‌ای که خطاب به مردم دمشق نوشته شده است، علت تبعید و زندانی شدن وی، اعتقاد او به جسم بودن خدا، قرار داشتن خداوند در بالا (اعتقاد به مکان داشتن خدا)، و اعتقاد به قدیم بودن (مخلوق نبودن) قرآن ذکر شده و از مردم خواسته شده است مراقب عقاید انحرافی او باشند. او پس از زندان نیز به اقامت در قلعه‌ای در شهر اسکندریه مجبور شد. ابن کثیر می‌گوید: پس از ترویج عقاید ابن تیمیه و دشمنی مذاهب با او، پیروان مذهب حنبلی هم از پی‌آمدهای اندیشه‌های وی در امان نماندند و در سرزمین‌های مصر و شام، به علت اعتقاد به عقاید ابن تیمیه، اهانت‌های بسیاری به آن‌ها شد. (1: ص40)

در سال 708، وقتی «سلطان ناصر» - که در حمله‌ی مغول‌ها از دمشق فرار کرده بود - دوباره به قدرت رسید، دوره‌ی گشایش برای ابن تیمیه نیز فراهم شد و وی آزادانه به ترویج عقایدش پرداخت.

2- عارفان و صوفیان

ابن تیمیه در اسکندریه، حملات خود را بر عارفان و صوفیان متمرکز کرد. وی به جای حمله به جریان‌های انحرافی که با نام تصوف و عرفان فعالیت می‌کردند، نوک حملات خود را به سوی «محمی‌الدین عربی» و کتاب‌هایش، «فصوص الحکم» و «فتوحات مکیه»، نشانه رفت؛ و در میان اهل سنت که بیش‌تر به محمی‌الدین علاقه داشتند، آشوبی به پا کرد. وی پس از مطالعه‌ی فصوص، به گمراهی و کفر محمی‌الدین و عرفا فتوا داد و کتاب «النصوص علی الفصوص» را بر ضد وی نوشت. (3: ص143) او در یکی از فتواهای خود، احوال محمی‌الدین و سران تصوف و عرفان را شیطانی می‌داند و از این‌رو آنان را ضد پیامبران می‌شمارد. به گفته‌ی وی، اینان گرفتار تخیلات شیطانی‌اند. (4: ص239) ابن تیمیه با نگارش کتاب «الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان»، (5: -) رسماً همه‌ی عارفان را اولیای شیطان خواند. وی همچنین ماهیت «وحدت وجود» محمی‌الدین را نفهمیده و آنرا مستلزم «وحدت وجود قدیم (خدا) و حادث (مخلوقات)» می‌داند و به همین دلیل نیز نسبت کفر و الحاد و گمراهی به وی می‌دهد. (5: ص99)

همچنین هنگامیکه از او درباره‌ی معنی حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) که فرمود: «زدنی فیک تحیراً» می‌پرسند، می‌گوید: این حدیث جعلی است؛ حیرت نوعی از جهل است و اسلام هرگز کسی را به جهل دعوت نمی‌کند. وی سپس این سخن را به طایفه‌ای از ملحدان، مانند صاحب فصوص نسبت می‌دهد. (4: ص245) جدای از درستی و نادرستی دیدگاه محمی‌الدین، گویا ابن تیمیه اصلاً مفهوم «حیرت» را در نگاه محمی‌الدین نفهمیده است. (6: ص484 تا 60) آنچه حمله‌ی ابن تیمیه را به تصوف برجسته می‌کند، گرایش اهل سنت به فرقه‌های اصلی تصوف است؛ به این معنی که تصوف در میان شیعیان جایگاهی ندارد و امامان شیعه، آن را مردود اعلام کرده‌اند، اما تصوف یا طریقت در میان اهل سنت بسیار اهمیت دارد و به جز سلفیان وهابی، بیش‌تر اهل سنت پیرو طریقه‌های متصوفه‌اند. حتی در میان حنبلیان نیز تصوف حضور پررنگی دارد؛ برای نمونه، «ابومنصور اصفهانی» از علمای حنبلی، یکی از پیشوایان تصوف در میان اهل سنت است. [3] استاد «محمود الغراب» در پژوهشی، به همه‌ی شبهه‌های

ابن تیمیه پاسخ داده است. (6: -)

3- فقه مذاهب اربعه

ابن تیمیه در سال 712 به دمشق بازگشت و حلقه‌ی درس خود را از سر گرفت؛ اما باز هم سخنان نادر و بدعت‌انگیز وی همچنان ادامه یافت.

در سال 718 در مسائل فقهی، نه تنها به جنگ امامان مذاهب دیگر رفت، بلکه مذهب حنبلی را نیز در فروع فقهی به چالش کشید و موجب شد علمای مذاهب اربعه به مقابله با وی بپردازند و پس از مباحث بسیار، از او به حاکم وقت شکایت کنند.

وی در فقه، هرچند دیدگاه‌هایی برخلاف نظریه‌ی اهل سنت ارائه کرده، در برخی موارد، به فقه شیعی نزدیک شده است؛ برای نمونه، هرگاه مردی طلاق همسر همراه با سوگندی، معلق یا مشروط به فعل یا ترک عملی کند، در حالی که به‌راستی قصد طلاق نداشته باش، طلاق وی واقع نمی‌شود. (8: ص 285) وی همچنین طلاق به لفظ ثلاث را، یک طلاق می‌دانست. نظر شیعه نیز در این دو مسأله همین‌گونه بود. وی این دو نظر را به «ابی‌جعفر محمد بن علی بن‌الحسین» (علیهم السلام) و فرزندش، «جعفر» (علیه السلام) نسبت می‌دهد. طبق نقلی وی گفته است: «لم یجیء بعد ابی‌جعفر مثله فی اهل‌البیت»؛ (4: ص 581) اما این که چرا وی با چنین دیدگاهی درباره این دو امام، به فقه و کلام ایشان توجه نمی‌کند، جای پرسش دارد.

جدای از این دو نظر، دیدگاه‌های بی‌همانند ابن تیمیه که در مذاهب اسلامی از نوادر شمرده می‌شود، بسیار است؛ برخی از آنها عبارتند از: وجوب قصر در نماز، در هرچه مصداق سفر واقع شود، بدون اعتبار مسافت؛ عدم شرطیت طهارت در سجود تلاوت؛ کفایت سعی واحد میان صفا و مروه در حج تمتع؛ جواز نزدیکی با زنان بت‌پرست از باب ملک یمین؛ جواز طواف حائض؛ جواز وضو با هرچه مطلقاً یا مقیداً آب نامیده شود؛ و عدم تنجس آب قلیل، به صرف ملاقات با نجاست بدون تغیر. (9: ص 337)

4- عقاید عامه‌ی مسلمین

برخی از فتواهای ابن تیمیه و عقاید او، نه تنها گروه خاصی از مسلمانان، بلکه عقاید همه‌ی مسلمانان را به چالش کشید و خط فکری انحرافی را به وجود آورد که در دوره‌های بعد نیز از سوی شاگردانش دنبال شد و موجب پیدایش عقایدی شد که در سلفی‌های گذشته چندان سابقه نداشت؛ مانند: حرمت توسل، شفاعت، شد رحال (سفر) برای زیارت پیامبر (صلی الله علیه وآله)، و زیارت قبور پیامبران و صالحان. [4] اگرچه در گذشته، تا اندازه‌ای با وی به مدارا رفتار می‌شد، اما این عقاید موجب شد که دیدگاه‌های او به عنوان وهن مقام پیامبر (صلی الله علیه وآله) و اولیای الهی تصور شود و مقابله با وی صورت جدی‌تری به خود بگیرد.

چنان که گفته‌اند: در روز دوشنبه 22 رجب سال 720، قاضیان و فقیهان مذاهب در دارالسعادة در حضور نایب‌السلطنه جلسه‌ای تشکیل دادند و ابن تیمیه را به آن جلسه احضار و به علت اطاعت نکردن توبیخ کردند و او را در قلعه‌ی دمشق به زندان انداختند. به گفته‌ی «مقریزی»، علت صدور فرمان سلطان این بوده است که «شمس‌الدین ابن‌قیم الجوزیه»، شاگرد بنام ابن تیمیه، در شهر قدس در مسأله‌ی شفاعت و توسل به پیامبران سخن گفت، یعنی به فتوای ابن تیمیه آن را جایز نشمردند و مجرد قصد زیارت قبر حضرت را (بدون قصد مسجد آن حضرت) منکر شد. مردم بیت‌المقدس از این فتوا ناراحت شدند و به «جلال‌الدین محمد قزوینی»، قاضی‌القضات دمشق (متولد 739 قمری) نامه نوشتند، و این خبر به «سلطان ملک ناصر بن قلاوون» رسید. او مسأله را به «شمس‌الدین محمد بن عثمان حریری حنفی»، قاضی‌القضات حنفی (متولد 728 قمری) ارجاع کرد. قاضی‌القضات حنفی، ابن تیمیه را سخت نکوهش کرد و این موجب شد که ملک

ناصر فرمان دهد او را به زندان افکنند. (10: -) حکایت ابن‌قیم را یکی از حاجبان نایب‌السلطنه به ابن‌تیمیه رسانید. می‌گویند: ابن‌تیمیه از شنیدن این خبر اظهار شادمانی کرد. سپس قاضی القضاة جلال‌الدین قزوینی امر کرد که جمعی از یاران ابن‌تیمیه را در زندان حاکم زندانی کنند و جمعی از آنان را نیز تعزیر کرده و بر چهارپایان سوار نمایند. (10: -)

5- شیعیان

یکی دیگر از فرقه‌هایی که ابن‌تیمیه به شدت به آن تاخته، شیعه است. متأسفانه وی نه با نگاه علمی، بلکه با نگاهی کینه‌آمیز و با استناد به مسائل غیرواقعی، به مبارزه با شیعه پرداخته است.

به نظر می‌رسد، بیش از آن که دغدغه‌های علمی و دینی، ابن‌تیمیه را به مبارزه با شیعه سوق داده باشد، انگیزه‌های سیاسی و کینه‌توزی، وی را به این سمت وسو کشانده است؛ زیرا دوران ابن‌تیمیه، دوره‌ی رشد و تعالی شیعه در عراق و ایران بود، و از سوی دیگر، از آنجا که «خواجه نصیرالدین توسی»، وزارت هلاکوخان را بر عهده داشت و هلاکو نیز در حمله به بغداد، معتصم، خلیفه‌ی فاسد عباسی را به قتل رسانده و طومار خلافت سنی را درهم پیچیده بود، ابن‌تیمیه عنصر شیعی را در این فروپاشی، عامل اصلی تلقی کرده است. وی می‌گوید: «مغولان با کمک ملحدان [اسماعیلی] و کارگردانی نصیر الدین توسی، بر کشورهای اسلامی یورش بردند. او بود که دستور کشتن خلیفه و از میان بردن حکومت وی را صادر کرد. (11: ص 97) اما بر پایه‌ی پژوهشی که «عبدالهادی حائری» در این زمینه انجام داده است، در منابع اصیل تاریخی هرگز نامی از خواجه به عنوان مسبب حمله به بغداد و کشتن خلیفه دیده نمی‌شود. (12: ص 110) به تازگی نیز یکی از پژوهشگران وهابی عربستانی، به نام «دکتر سعد بن‌حذیفه الغامدی»، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه ملک سعود، کتابی به نام «سقوط الدولة العباسية و دور الشیعة بین الحقیقه و الاتهام» (13: -) نگاشته است. نویسنده به بررسی تهمت نقش‌داشتن شیعیان در سقوط بغداد پرداخته و آن را نقد کرده است. وی همچنین با بررسی موشکافانه و عالمه‌ای، آخرین وزیر خلیفه‌ی عباسی، یعنی «مؤیدالدین محمد بن‌علقمی شیعی» را نیز از این تهمت مبرا دانسته است. (13: ص 330 تا 351)

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه کرد، وجود نحله‌ها و فرقه‌های منحرفی است که در زمان ابن‌تیمیه به عنوان شیعه شناخته می‌شدند که با شیعه‌ی اثناعشری تفاوت‌های ماهوی بسیاری داشتند. گروهی از آنان، غلوکنندگانی بودند که برای امامان و در رأس آنان، حضرت علی (علیه السلام) جایگاه الوهیت قائل بودند، که به گفته‌ی مرحوم «شیخ صدوق»: «اعتقاد ما نسبت به غلات این است که آنان کافر به خدا هستند و بدتر از یهود و نصاری و مجوسیان می‌باشند». (14: ص 71) فرقه‌های دیگری مانند اسماعیلیه یا باطنیه و زیدیه نیز شیعه قلمداد می‌شدند. همچنین، عوام شیعه نیز گاه دست به کارهایی می‌زدند که با آموزه‌های واقعی شیعه ناسازگار بود؛ اما همه‌ی این جریان‌ها در کنار شیعه‌ی امامیه قرار می‌گرفت و ابن‌تیمیه، همه‌ی این فرقه‌ها را «رافضی» نام می‌برد.

ابن‌تیمیه در انتقادهای خود، با گزینش همه‌ی کاستی‌های مذاهب و نحله‌هایی که وی آن‌ها را شیعه یا رافضی می‌خواند، و نسبت دادن آن به شیعه‌ی امامی، ایشان را آماج نارواترین تهمت‌ها و دشمنی‌ها قرار داده است. وی به‌دلیل دشمنی کینه‌توزانه با شیعه، درباره‌ی اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) که مورد علاقه‌ی شیعیان هستند نیز راه عداوت و کینه را برگزیده است؛ راهی که خلاف اندیشه‌ی سلف پیشین، یعنی احمد بن‌حنبل و علمای حنبلی پیش از او بوده است. [5]

اگر ادعا شود که وی با آموزه‌های شیعه‌ی اثناعشری آشنایی نداشته و از روی جهل چنین نسبت‌هایی به شیعه داده است، سخنی نادرست است؛ زیرا به گفته‌ی ابن‌کثیر و ابن‌قیم، وی تتبع بسیاری در ادیان و فرق داشته و محال است که با شیعه‌ی اثناعشری که در آن زمان، رشد فزاینده‌ای داشته است، آشنا نبوده باشد. بنابراین، وی در مخالفت با شیعه، در پی اثبات حق و مناظره‌ی علمی نبوده، بلکه تلاش کرده است به هر صورت ممکن و با استفاده از تهمت و افترا یا نسبت دادن اندیشه‌های دیگر فرقه‌های شیعه به شیعه‌ی امامیه، در میدان مبارزه پیروز شود. چنان که خود او می‌گوید: «روافض با کفار و منافقان یهودی، مسیحی، مشرک و اصناف مختلف ملحدان، مثل نصیریه، اسماعیلیه و غیره دوست بوده، هنگام اختلاف مشرکان و اهل کتاب را علیه مسلمانان یاری می‌دهند...»، (15: ص 59) که بی‌شک چنین ادعایی کاملاً دروغ است.

مهم‌ترین دیدگاه‌های وی بر ضد شیعه، در دو کتاب «منهاج السنة النبویة فی النقص علی الرافضة و القدریة» - که توضیحی درباره‌ی آن در پی آمده است - و «رأس الحسین» ذکر شده است. افزون بر این دو کتاب، در دیگر رساله‌ها و آثار وی نیز به مناسبت‌های مختلف به شیعه حمله شده است.

5.1. منهاج‌السنة

مهم‌ترین اثر وی در این حوزه، همان «منهاج السنة» است. این کتاب در برابر اثر علامه «ابن‌مطهر حلی» با نام «منهاج الکرامه فی معرفة الامامة» نگاشته شده است؛ اما به جای پاسخ‌گویی به این کتاب، چنان رطب و یابس را به هم بافته و نسبت‌های ناروایی به شیعه داده است که هیچ‌یک واقعاً در آموزه‌های شیعی وجود ندارد. [6]

هم‌چنین وی همه‌ی حریم‌های علمی را شکسته و در فصلی به نام «حماقت الشیعه» پی‌ادبانه مسائلی را مطرح می‌کند که اصلاً شیعه به آن معتقد نیست؛ مانند: حرام دانستن خوردن توت شامی، نحس دانستن عد 10 به دلیل حدیث عشریه‌ی مبشره، کندن موی گوسفند سرخ‌موی برای مخالفت با عایشه که به وی حمیرا می‌گفتند، پاره کردن مشک پر از روغن و نوشیدن آن به نیت این که این مشک شکم عمر است و روغن، خون اوست، شکنجه‌ی الاغ‌هایی که در آسیاب مشغول کار هستند به نیت آزار ابوبکر و عمر، و اعتقاد به خیانت جبرئیل (نستجیر بالله) در انزال وحی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) به جای حضرت علی(علیه السلام). (15: -) چنین گفته‌هایی، بی‌شک نه‌تنها ریشه‌ی علمی ندارند، بلکه با تأملی کوتاه درمی‌یابیم که تا چه اندازه سخیف و بی‌مایه‌اند؛ زیرا شاید برخی از عوام بعضی از این کارها را انجام دهند، اما هیچ‌یک جزو آموزه‌های شیعی نیست. [7]

5.2. ابن‌تیمیه و اهل‌بیت

یکی از ویژگی‌های ابن‌تیمیه که با دیگر سلفیان و حتی ابن‌حنبل کاملاً در تضاد است، نگاه کینه‌توازنه و عنادآمیز وی به اهل‌بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله)، به ویژه امیرمؤمنان علی(علیه السلام) است. وی با انکار فضائل ایشان، گاه منکر روایاتی می‌شود که در تواتر آن‌ها شکی نیست. چنین رویکردی، با رهیافت حدیث‌گرای ابن‌تیمیه کاملاً در تضاد است. ابن‌تیمیه‌ای که اخبار آحاد را حتی در مسائل اعتقادی می‌پذیرد، و به روایات ضعیف‌السند، با توجه به مبنای پذیرفته شده‌اش گردن می‌زند، هنگامی که به برخی از اخبار صحیح‌السند که با عقایدش ناسازگار است می‌رسد، آن‌ها را کاملاً نادیده می‌گیرد و به‌صورت گزینشی - به اصطلاح خودش - به جرح و تعدیل اخبار می‌پردازد. (ر.ک همین کتاب: فصل دوازدهم، معرفت‌شناسی ابن‌تیمیه). علت این رویکرد، هرچند به صورت پراکنده در بخش‌های مختلف این پژوهش ارائه شد، در پایان همین بحث بار دیگر بیان خواهد شد.

5.2.1. انکار عظمت اهل بیت

با وجود آیات و روایات فراوانی که جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) و عظمت آنها را بیان می‌کند، [8] و نیز روایات و آیات بسیار مبنی بر سفارش پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره‌ی اهل بیت خود، [9] ابن تیمیه ریشه‌ی اندیشه‌ی تعظیم اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را در اندیشه‌ی جاهلیت می‌داند که سران قبایل، خاندان خود را بر دیگران مقدم می‌دانستند. (ص 269) وی در جای دیگر، این اندیشه را به یهود نسبت داده و می‌گوید: «شیعه قائل است که امامت فقط در فرزندان علی (علیه السلام) سزاوار است؛ یهودیان نیز می‌گویند حکومت فقط در فرزندان آل داوود شایسته است.» (ص 28؛ ص 6)

این در حالی است که چنین اندیشه‌ای ریشه‌ی قرآنی دارد؛ خداوند پس از آن که هجده تن از پیامبران را در چهار آیه از سوره‌ی انعام نام می‌برد، می‌فرماید: «كَلَّا فَضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ × وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (سوره‌ی 6: آیات 86 و 87) در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَي الْعَالَمِينَ × ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ.» (سوره‌ی 3: آیات 33 و 34) هم‌چنین خداوند درباره‌ی حضرت ابراهیم (علیه السلام) می‌فرماید: «جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ.» (سوره‌ی 29: آیه 27) چنان که دیده می‌شود خداوند در این آیات، مسأله‌ی «ذریه» و «آل» را مشروعیت بخشیده است. این در حالی است که ابن تیمیه هرگز «آل ابی‌سفیان» و «آل مروان» را که خلافت را میان خود موروثی کردند مؤاخذه نمی‌کند و آنان را خلافتی بر حق اسلامی می‌شمارد، اما درباره‌ی «آل رسول (صلی الله علیه وآله)» این اندیشه را به یهود و جاهلیت نسبت داده و آنان را سزاوار خلافت نمی‌داند!!

5.2.2. امام علی (علیه السلام) در اندیشه‌ی ابن تیمیه

یکی از مهم‌ترین لغزشگاه‌های ابن تیمیه، نگاه وی به امام علی (علیه السلام) است. گویی دشمنی و عناد با شیعه، چنان بر ابن تیمیه مستولی است که دامنه‌ی آن به ساحت مقدس امام علی (علیه السلام) نیز می‌رسد. با نگاهی به آثار ابن تیمیه، وی در دو عرصه به کینه‌توزی با علی (علیه السلام) پرداخته است: نخست، در انکار فضائل علی (علیه السلام) و آیات و روایاتی که در شأن و منقبت ایشان آمده است، و دوم، در تنقیص و تحقیر آن حضرت. وی حدیث مؤاخاة یا برادری را مبنی بر این‌که پیامبر (صلی الله علیه وآله) در جریان پیمان برادری میان مسلمانان پس از ورود به مدینه، بین خود و علی (علیه السلام) چنین پیمانی را جاری کرد، رد می‌کند و می‌گوید: «و اما حدیث المؤاخاة فباطل» (ص 29؛ ص 119) «والنبی لم یؤاخ علیا.» (ص 30؛ ص 75 و 96)

این در حالی است که از اصحاب سنن، ترمذی (23: ص 636) بغوی (24: ص 173) و حاکم (31: ص 14) آن را نقل کرده‌اند. احمد بن حنبل نیز در مسند (32: ص 230) آن را آورده است. از میان اصحاب سیره و تاریخ نیز ابن اسحاق، ابن هشام، ابن سعد، ابن حبان، ابن عبدالبر، ابن اثیر، ابن ابی‌الحدید، ابن سیدالناس، ابن کثیر و سیوطی این حدیث را ذکر کرده‌اند. (ر.ک 33: ص 301 و 302).

هم‌چنین در حدیثی، انس نقل می‌کند که مرغی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) هدیه شده بود. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: خدایا بهترین خلقت را برسان که با من هم غذا شود. در این هنگام علی (علیه السلام) وارد شد و با پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم‌غذا شد.

ابن تیمیه درباره‌ی این حدیث می‌گوید: حدیث پرنده، از دروغ‌ها و جعلیات در نزد اهل علم و آشنایان به حقایق نقل است. (30: ص 99) این درحالی است که ترمذی، نسائی، و حاکم در «مستدرک» این حدیث را ستوده‌اند و حتی ذهبی بخش مستقلی را به اسانید این روایت

اختصاص داده است. بسیاری دیگر نیز آن را نقل کرده‌اند. (برای دیدن منابع، ر.ک 33: ص 302 تا 303)

وی درباره‌ی آیه‌ی ولایت و آیه‌ی انذار (وانذار عشیرتک الاقربین) نیز چنین ادعاهایی دارد، که در فصل آینده به آیه‌ی ولایت اشاره خواهد شد. وی کلام پیامبر(صلی الله علیه وآله) را هنگام نزول آیه‌ی انذار - که علی(علیه السلام) را به عنوان برادر، وصی و خلیفه‌ی خود معرفی کرد - رد می‌کند. جالب این‌که ابن تیمیه درباره‌ی حدیث آیه‌ی انذار می‌گوید: حدیث انذار در برخی از کتاب‌های تفسیر که در آن‌ها ضعیف و صحیح با هم آمده، ذکر شده است؛ مانند: تفسیر ثعلبی، واحدی بغوی، بلکه ابن جریر و ابن ابی حاتم...!!! (30: ص 80) اما آیا تفسیر دیگری مانده است که ابن تیمیه به آن اشاره نکرده باشد. با وجود این روایات در این تفسیرها، چه‌گونه می‌توان چنین نگرشی را پذیرفت؟!!

وی درباره‌ی شأن نزول آیه‌ی «ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا»، به حدیث ثقلین، و ده‌ها حدیث دیگر در منزلت علی(علیه السلام) اشکال کرده است که هر یک در جای خود به درستی پاسخ داده شده است. [10]

وی در بخش دیگری از آثار خود، کوشیده است، به تنقیص و نکوهش علی(علیه السلام) بپردازد. وی در جریان نزاع خلافت میان ابوبکر و عمر و علی(علیه السلام)، علی(علیه السلام) را منشأ نزاع و درگیری معرفی می‌کند. (29: ص 138) هم‌چنین در تحلیل جنگ‌های علی(علیه السلام)، امام را فردی قدرت‌طلب معرفی می‌کند که برای مطیع کردن مردم نسبت به خود جنگید، نه در راه اطاعت خدا، و می‌گوید: کسی که به معاویه عصیانگر بگوید، باید علی(علیه السلام) را نیز این‌گونه خطاب کند؛ زیرا وی برای رسیدن به قدرت و سلطنت، با مسلمانان به جدال پرداخت و خون آنان را ریخت. (29: ص 202 تا 205) وی علم علی(علیه السلام)، (27: ص 270) و شجاعت و جهاد او را که مورد اتفاق همه‌ی مسلمانان است، زیر سؤال می‌برد. (33: ص 325 تا 335)

6- ابن تیمیه و اسلام اموی

اما به‌راستی چرا ابن تیمیه درباره‌ی شخصیتی همانند علی(علیه السلام) که جایگاه و عظمت وی نزد همه‌ی مسلمانان ثابت است، چنین موضعی را گرفته است؟ به نظر می‌رسد، جدای از دشمنی وی با شیعه، که به ساحت مقدس امیرمؤمنان علی(علیه السلام) نیز سرایت یافته است، باید از عناد ذاتی وی با اهل بیت پیامبر((صلی الله علیه وآله) یاد کرد. چنان‌که گفته شد، خاستگاه ابن تیمیه حران و دمشق بود؛ در این مکان، اسلام اموی سابقه‌ای بس دراز داشت و پیش از ابن تیمیه نیز نادیده گرفتن حدیث‌های فضائل اهل بیت و جعل حدیث‌های مربوط به عظمت و منقبت امویان، امری پذیرفته شده بود. به‌همین دلیل، در حالی که یزید، نزد همه‌ی مسلمانان منفور است، ابن تیمیه کتابی می‌نویسد با عنوان «فضائل معاویه و فی یزید و انه لا یسب» (35: ص 26) و در آن مدعی می‌شود که یزید، هرچند گناهانی را مرتکب شده است، به علت انجام حسنات، گناهانش از میان رفته است. وی هم‌چنین چنان به ستایش معاویه و دفاع از زیاده‌خواهی او در برابر علی(علیه السلام) می‌پردازد که انسان حیران می‌ماند. معاویه‌ای که دانشمند معاصر وی، «حسن بصری» درباره‌اش می‌گوید: چهار خصلت در معاویه بود که فقط داشتن یکی از آن‌ها، برای هلاکت او کافی بود: نخست، بدون تشکیل شورا و با زور شمشیر بر امت اسلامی مسلط شد، در حالی که اصحاب بافضیلتی در میان مردم وجود داشتند؛ دوم، با این که زیاد بن ابیه زنازاده بود و پدرش معلوم نبود، او را به ابوسفیان منتسب ساخت و برادر خود نامید؛ سوم، در خلافت، ولایت عهدی را باب کرد و حکومت را به فرزندش یزید سپرد، به همان

فرزند شرابخوارش که لباس ابریشم می پوشید و با آلات ساز و آواز سرو کار داشت؛ چهارم: حجر بن عدی و یاران او را به قتل رساند. وای بر معاویه به علت کشتن حجر! وای بر معاویه به دلیل کشتن یاران حجر! (36: ص 487)

ابن تیمیه هم چنین در کتاب «رأس الحسین»، به دفاع از یزیدی می پردازد که همه ی مسلمانان در خصوص فساد او اجماع دارند، و افعالی که وی انجام داد، بسیار شرم آور بود. وی در سال های محدود حکومت خود، سبط رسول خدا (علیه السلام) را به شهادت رساند؛ خانه ی خدا را به آتش کشید و ویران کرد و در واقعه ی حرّه، خون، مال و ناموس مردم مدینه را برای لشکریان خود جایز شمرد.

به گفته ی وی: «گناه بنی امیه بیش تر از گناه بنی اسرائیل نبود، هنگامی که معاویه حسن (علیه السلام) را با زهر به قتل رساند؛ از باب «قتال بعضهم بعضاً» بود. (29: ص 225) وی درباره ی یزید نیز می گوید: «گناه یزید نیز بیش تر از گناه بنی اسرائیل نبود؛ بنی اسرائیل پیامبران خود را می کشتند و کشتن حسین (علیه السلام) نیز بزرگ تر از کشتن پیامبران نبود.» (29: ص 247)

وی کوشیده است با توجیهی چنین سخیف، دامن خون آلود یزید را از همه ی کارهای زشتش پاک کند. واقعه ی حره که در آن بسیاری از صحابه به دست لشکریان یزید به شهادت رسیدند و به هزار دختر باکره تجاوز شد، (37: ص 195) نزد ابن تیمیه بخشودنی است و چندان مهم نیست. وی برای دفاع از یزید مجبور می شود شهادت امام حسین (علیه السلام) را چنین توجیه کند که به دلیل خروج نامشروع او، خونش مباح و به گردن خودش است. (33: ص 371 تا 428) به راستی چگونه است که ابن تیمیه به دلیل زیارت مرقد پیامبر (صلی الله علیه وآله) یا توسل به او، مسلمانان را تکفیر می کند، اما با وجود اعمال زشت و پلید شخصیتی مانند یزید، او را منزّه و پاک می شمارد در مقابل، شخصیتی مانند علی (علیه السلام) را که مناقبش عالم گیر است، نادیده می گیرد و وی را فردی قدرت طلب معرفی می کند، و در این راه، مبانی حدیث گرای خود را کاملاً زیر پا می نهد؟

وی حتی هنگامی که به سخن احمد بن حنبل درباره ی لعن یزید می رسد، آن را تحریف می کند. هنگامی که از احمد درباره ی حکم لعن یزید سؤال می شود، می گوید: «ولم لا یلعن من لعنه الله تعالی فی کتابه؟» از او می پرسند که خداوند در کجای قرآن یزید را لعن کرده است؛ در پاسخ این آیه ی شریفه را می خواند: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ» (سوره ی 47: آیات 22 تا 23)؛ سپس می گوید: آیا فسادی بدتر از قتل وجود دارد؟ (38: ص 16)

ابن تیمیه همه ی این قسمت ها را حذف می کد و خطاب به فرزندش، صالح که از پدر برای علت لعن نکردن یزید پرسش می کند، می گوید: «احمد پاسخ داد که تو کی دیده ای پدرت کسی را لعن کند.» (39: ص 205 و 206)

علت چنین کینه و دشمنی با اهل بیت (علیهم السلام) از یک سو، و وفاداری به بنی امیه را از سوی دیگر، باید در تبارشناسی اندیشه ی ابن تیمیه جست و جو کرد. بی تردید خط فکری ابن تیمیه، ادامه ی همان خط فکری اندیشه ی عثمانی است که تا پیش از ظهور احمد بن حنبل وجود داشته است. وی در صدد زنده کردن این اندیشه، و ترویج اسلام اموی است؛ اسلامی که توسط امویان ترویج می شد. او می کوشید، ثقلین را صرفاً به کتاب خدا تفسیر کرده و اهل بیت (علیهم السلام) را که مفسر آن بودند منزوی کند. چنین طرف داری های وقیح از شخصیتی مانند معاویه و یزید، و در مقابل، تنقیص شخصیت هایی مانند علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام)، بی شک در راستای همین اندیشه است. اگر در دوران معاویه در

